

جناب آقا محمد باقر و آقا محمد اسمعیل

و از نفوس مسجونه که در سبیل الهی بزدان عکا افتادند آقا محمد باقر و آقا محمد اسماعیل خیاطند * اینها دو برادر مرحوم پهلوان رضا هستند که از ایران هجرت بارض سر کردند و بظلّ عنایت شتافتند و در پناه جمال مبارک بعکا وارد شدند * اما پهلوان رضا علیه الرّحمة و الرّضوان و علیه البهاء الابهی و علیه التّحیة و التّناء شخصی بود بظاهر از رداء علم عاری و در صف کسبه مانند سائر اهالی ولی بعشق و محبّت الهی گریبان درید و باوج اعظم عرفان پرید از نفوس سابقین است چنان بیان و تبیانی یافت که اهل کاشان مبهوت و حیران شدند *

از جمله این شخص بظاهر عامی نزد حاجی محمد کریم خان در کاشان رفت سؤال کرد: جناب آقا، شما رکن رابعید زیرا من تشنه عرفانم و رکن رابع را شناسائی خواهم * چون جمعی از امراء سیاسی و عسکری حاضر بودند حاجی مشار الیه گفت استغفر الله من از کسانیکه مرا رکن رابع میدانند بیزارم من ابدًا چنین ادّعائی ندارم هرکس این روایت نماید کاذب است لعنة الله علیه * پهلوان رضا چند روز بعد دو باره نزد حاجی مذکور رفت و گفت جناب آقا من ارشاد

العوام را من البداية الى النهاية مطالعه کرده‌ام معرفت ركن رابع را فرض و واجب دانسته‌اید و فی الحقیقه هم‌عنان امام زمان شمرده‌اید لهذا نهایت آرزو دارم که او را بشناسم شما البته برکن رابع واقفید رجا دارم بمن بنمائید * حاجی مشار الیه متغیر شد گفت ركن رابع شخص موهومی نیست شخص معلوم است نظیر من عمامه بسر دارد و عبائی در بر و عصائی در دست * پهلوان رضا در جواب تبسم نمود گفت: جناب حاجی بی‌ادبی است در بیان سرکار تناقض است اول چنین فرمودید و حالا چنین میفرمائید که تغیر حاجی شدید شد و گفت حال من فرصت ندارم در وقتی دیگر در این مسئله صحبت با همدیگر میکنیم حال مرا معاف بدارید * مقصود اینست که این شخص بظاهر عامی چنین ركن رابعی را بقول علامه حلی برکن رابع انداخت و ملزم و حیران کرد *

باری، این مرد میدان غضنفر عرفان در هر محفلی که زبان میگشود مستمعین را حیران میکرد و تا نفس اخیر مجیر و دستگیر هر طالبی بود تا آنکه باسم حق شهره آفاق شد و بیسر و سامان گشت و بملکوت ابهی صعود نمود *

اما دو برادر مهر پرورش بعنایت جمال مبارک اسیر عوانان گردیده در سجن اعظم مقید و شریک و سهم این آوارگان گردیدند و در نهایت انقطاع و انجذاب در بدایت ورود بعکاء بملکوت ابهی شتافتند * زیرا ستمکاران بمحض ورود کل را در ضمن قلعه در قشله عسکر حبس نمودند و ممر دخول و خروج را بر بستند و

هوای عکاء در آن اوقات مسموم بود هر غریبی بمجرّد ورود بستری میشد * جناب آقا محمّد باقر و آقا محمّد اسمعیل مبتلا بمرض شدید شدند طبیب و دوائی در میان نبود آن دو نور مجسم در یک شب دست در آغوش یکدیگر صعود بجهان ابدی نمودند یاران را بحسرت بی‌پایان انداختند آن شب جمیع گریان بودند *

صبح خواستیم تا جسد مطهر شانرا برداریم عوانان گفتند شما را خروج از قشله جائز نه این دو جنازه را تسلیم کنید ما غسل و کفن و دفن مینمائیم ولی مصارف را شما باید تکلف نمائید * از قضا چیزی موجود نبود سجّاده ئی زیر پای جمال مبارک بود جمال مبارک روحی لاحبّائه الفداء آن سجّاده را از زیر پای مبارک بر داشتند و فرمودند بفروشید و بعوانان بدهید بصد و هفتاد فروش آن سجّاده فروش رفت و تسلیم ستمکاران شد * ولی آن ظالمان آن دو روح مجسم را نه غسلی نمودند نه کفنی بل زمین را کاو یده آن دو مظلوم را با لباس دفن نمودند که الآن قبرشان متّصل بهم است همچنانکه جانشان در ملکوت ابهی همدم جسمشان نیز در زیر خاک دست در آغوش یکدیگر است *

جمال مبارک نهایت عنایت در حقّ این دو برادر داشتند در ایّام حیات مشمول الطاف بودند و بعد از وفات مذکور در الواح شدند قبرشان در عکا است * و علیهم التّحیّة و الثّناء و علیهم البهاء الابهی و علیهم الرّحمة و الرّضوان *